


## شهید والامقام علی اکبر فتاحی

شهید«علی اکبر فتاحی» سی ام فروردین ماه ۱۳۴۰ در شهرستان فسا (استان فارس) متولد شد و به دلیل شغل پدر که نظامی بود، دوران تحصیل را در آباده سپری کرده و دیپلم عمران و ساختمان را نیز در هنرستان فنی آباده اخذ نمود. در زمان دفاع مقدس به منظور گذراندن خدمت سربازی به نیروی زمینی ارتش پیوست و بعد از دو سال خدمت با قبول شدن در دانشگاه در رشته کاردانی عمران در دانشکده فنی دانشگاه یاسوج مشغول به تحصیل شد، پس از تحصیلات ازدواج کرد و صاحب فرزندی به نام مهدی شد. با شدت گرفتن دامنه جنگ و صدور فرمان امام خمینی (ره)، علی اکبر به همراه گردان قمر بنی هاشم عازم جبهه شد و در عملیات کربلای ۱۰ در ارتفاعات ماووت به تاریخ بیست و هفتم فروردین ماه ۱۳۶۶ به درجه رفیع شهادت نائل آمد و کمتر از ۱۰ ماه برادرش «شهیدعلیرضا فتاحی» نیز به خیل شهدا و به برادرش علی اکبر پیوست.

قسمتی از وصیت نامه دانشجوی شهید علی اکبر فتاحی: پروردگارا شرمنده احسان تو هستم، توفیقی حاصل کن تا بتوانم در جهاد شرکت کنم و شهید راه اسلام گردم....

**مصاحبه روزنامه جوان(صغری خیل فرهنگ) در سال۱۴۰۱ با برادر شهید فتاحی**

**مادر اصرار داشت هر ۵ پسرش به جبهه بروند**

**وقتی جنگ شروع شد، ماه رخسار به پنج پسرش گفته بود: «مرد نیستید اگر در خانه بمانید!»**

او مادری بود که با قالیبافی فرزندانش را بزرگ و به جوانانی برومند تبدیل کرده بود. اما خودش یکی یکی ساک‌شان را بست و راهی جبهه‌شان کرد. رفتند و برای مادر از جبهه سوغات تیر و ترکش آوردند! نهایتاً از پنج پسر، دو نفر جانباز و دو نفر دیگر شهید شدند. با جانباز علی‌اصغر فتاحی برادر شهیدان علی اکبر و علیرضا فتاحی همکلام شدم تا از فضای خانه‌شان در سال‌های دفاع مقدس بگوید.

پدرم عزیزالله درجه‌دار ژاندارمری و مادرم خانه‌دار بود و قالیبافی می‌کرد. پنج پسر و سه خواهر بودیم. جمعاً ۱۰ نفر که با حقوق پدر و زحمات دست‌های هنرمند مادر روزگار می‌گذراندیم. پدر و مادر اهل فسا و فرزندان هر کدام متولد شهری بودند. چون پدر در ژاندارمری کار می‌کرد هر دو سال به شهری می‌رفت و دائم جابه‌جا می‌شدیم. مرد نیستید اگر بمانید!

مادرم ماه رخسار شیرزنی بود که شما نمونه‌اش را در فیلم‌ها هم ندیدید. اخبار دائم از تجاوز و ورود عراقی‌ها می‌گفت. مادرم بی‌هیچ ترس و نگرانی از ما خواست برویم و به بسیج ملحق شویم. ایشان رو به پنج پسرش کرد و گفت: «مرد نیستید اگر در خانه بمانید!» مادری که با قالیبافی بچه‌هایش را به جوانانی برومند تبدیل کرده بود.

هنگام جنگ علی اکبر ۱۹ سال، من ۱۷ سال، محمدرضا ۱۵ سال، علیرضا ۱۳ و کوروش ۱۱ سال داشت. علی‌اکبر و علیرضا هر دو دانشجو بودند. علی اکبر دانشجوی عمران و علیرضا دانشجوی حقوق بود. خلاصه به جبهه رفتیم. هر پنج برادر جبهه بودیم. ابتدا علی‌اکبر راهی جبهه شد بعد من، سپس محمدرضا، علیرضا و بعد هم کوروش که ته تغاری بود. یکی می‌رفت جنوب و یکی غرب. یکی می‌رفت و آن دیگری به مرخصی می‌آمد. دائم جابه‌جا می‌شدیم. اواخر جنگ در یک زمان همه در جبهه بودیم و برای مادر سوغاتی تیر و ترکش می‌آوردیم.

اولین مجروح خانواده خودم بودم. در عملیات فتح المبین در محور شوش دانیال ترکش خوردم. عید سال ۶۱ اگر اشتباه نکنم مرا برای درمان به اصفهان آوردند. از ناحیه کتف مجروح شده بودم ولی جزئی بود. وقتی از بیمارستان مرخص می‌شدم به من کت و شلوار دادند. خیلی شیک به خانه برگشتم. در خانه کسی متوجه نشد مجروح شده‌ام. اصلاً هیچ‌کس از من نپرسید پسر تو کجا بودی که با کت و شلوار برگشتی؟ کمی پکر شدم. برای همین رفتم حیاط به مادرم گفتم مادر من مجروح شدم. مادرم گفت جدی؟ تو که سر حالی؟... خلاصه کسی تحویلم نگرفت.

مجروح دوم محمدرضا بود که در عملیات والفجر ۸ از ناحیه آرنج تیر خورد و عصب دستش قطع شد. الان دست راستش لاغرتر از دست چپش است. بعد از محمدرضا باز هم من مجروح شدم. این بار در عملیات کربلای ۵ در شلمچه. از تهران عازم شده بودیم.۱۰ نفر بودیم. کربلای ۵ با بقیه عملیات‌ها قابل قیاس نیست. یک خمپاره درست زیر پاهایم خورد. من همراه چند تا از همرزمان در حال دویدن بودیم که یکباره به آسمان رفتم. بعد بیهوش شدم.

وقتی خوب شدم رفتم پادگان که ساک و وسایل شخصی‌ام را تحویل بگیرم، اسمم را که گفتم، مسئول آنجا گفت این شخص که نامش را گفتید به همراه ۹ نفر دیگر در شلمچه شهید شده است! تازه آنجا بود که فهمیدم همه بچه‌هایی که همراهم بودند به شهادت رسیده‌اند و فقط من مانده‌ام.

یک‌بار نماز جمعه دانشگاه تهران رفته بودم. تصاویر شهدای جدید دانشگاه را به دیوار زده بودند. داشتم نگاه می‌کردم دیدم همان کسی که موقع مجروحیتم آمده بود بالای سرم و مرا برده بود آن طرف خاکریز، دانشجو بوده و شهید شده است. از ما پنج برادر دو نفر جانباز و دو نفر (علی اکبر ۲۷ فروردین سال ۱۳۶۶ در ارتفاعات ماووت در عملیات کربلای ۱۰ و اواخر همان سال ۶۶، علیرضا در ۲۵ اسفند ۱۳۶۶ در بیت‌المقدس ۳) شهید شدند. فقط کوروش سالم ماند.

روحشان شاد و راهشان پررهرو باد.




شهید علی اکبر فتاحی
شهید علی رضا فتاحی